

غزل شماره ۱۶۲

خوش آمد گل و ز آن خوشتر نباشد

که در دست به جز ساغر نباشد

زمانِ خوشلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

ایا پر لعل کرده جام زرین

بخشایر کسی کیش زرن باشد

یا ای شیخ و از خمنا ما

شرابی خور که در کوثر باشد

بشوی اوراق اگر هم درس مایی

که علم عشق در دقتر باشد

ز من بنوش و دل در شاهدی بند

که حُسن بسته زیور باشد

شرابی بی خوارم بخش یارب

که باوی بیج درد سر نباشد

من از جان بنده سلطان او بسم

اگر چه یادش از چاکر نباشد

به تاج عالم آرایش که خورشید

چنین زینده افسر نباشد

کسی گیرد خطاب بر نظم حافظ

که هچش لطف در کوه نباشد

## تفسیر فال

قدر جوانیت را بدان و به خاطر مسائل کوچک غمگین نباش. وجودت مانند گلستانی است که در آن، شکوفه‌ها با طراوت و رنگارنگ می‌بالند و چند روزی سبز و سرشار از زندگی هستند، اما به زودی خزان زندگی با تمام تلخی‌هایش به سراغ آنان می‌آید. این خزان نمی‌تواند میل به زیستن را در تو کمرنگ کند؛ زیرا اگر بخواهی عمری طولانی و پربار داشته باشی، باید دست یاری خود را به سوی مستمندان دراز کنی. کمک به دیگران نه تنها می‌تواند بر زندگی آنها تأثیر مثبت بگذارد بلکه بر روح و روان خودت نیز اثرگذار خواهد بود. ناجی تو کسی غیر از خداوند نیست؛ اوست که زینت‌دهنده‌ی دل‌ها است و با نور محبتش، تاریکی‌های زندگی را روشن می‌کند. پس هرگز فراموش نکن که در میان چالش‌ها و سختی‌ها، امیدواری به لطف الهی می‌تواند راهگشا باشد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)